

روابط با دیگران از جایگاه برابر. پوتین مظهر این نگاه و تفکر را در رهبر معظم انقلاب می‌دید. مسائل و بحران‌های منطقه‌ای که اتفاق افتاد، برای ایشان روشن بود که تدابیر منطقه‌ای و تفکر رهبر معظم انقلاب درباره تنش‌های نظامی ایجاد شده در منطقه را حاج‌قاسم سلیمانی نمایندگی می‌کند.

ما در شورای عالی امنیت ملی که آقای جلیلی آن زمان دبیر آن بود، با حاج‌قاسم و برخی مدیران وزارت امور خارجه، مذاکره با آمریکایی‌ها در موضوع عراق را شبیه‌سازی می‌کردیم و به صورت دقیق جوانب کار و مذاکره را می‌سنجیدیم. برای اینکه در مذاکره دقیقاً بدانیم به کدام سمت می‌خواهیم برویم. یکی از اهدافی را که در مذاکره با آمریکایی‌ها در عراق دنبال می‌کردیم، این بود که به آمریکایی‌ها القا کنیم و بفهمانیم شما نمی‌توانید در عراق با این هیبت بمانید. اینکه شما در خیابان‌ها با لباس نظامی و مسلح مقابل مردم می‌ایستید و تفنگ‌تان هم رو به مردم است، ملت عراق هیچ‌گاه شما را نخواهد پذیرفت. حاصل این مذاکرات این بود که آمریکایی‌ها تصمیم گرفتند نیروهای خود را از سطح شهرهای عراق جمع کنند و به پادگان‌ها بفرستند.

اوباما که آن زمان داشت خود را برای انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا گرم می‌کرد، متوجه این مذاکرات مهم و این تصمیم شد. او یکی از شعارهای انتخاباتی خود را این قرار داد که من اگر انتخاب شوم، نیروهای آمریکایی را از عراق خارج می‌کنم. این را به عنوان یک تبلیغات انتخاباتی مطرح کرد و البته به این شعار به طور نصفه و نیمه هم عمل کرد. ظاهراً برخی در آمریکا بعد از انتخاب اوباما با چند واسطه پیغامی را به حاج‌قاسم دادند که ما سر آن قولی که دادیم، هستیم و ۲۰۱۱ این کار را انجام خواهیم داد و انجام دادند.

خب! شما تصور کنید مذاکرات ایران و آمریکاست و عراقی‌ها هم فقط به عنوان شاهد در این مذاکرات بودند اما یک طرف ایران و یک طرف دیگر آمریکا بود. شما اگر در مذاکرات، طرف خود را نشاناسید و اگر جایگاه و شکردهای او را ندانید، در مذاکره به آنچه می‌خواهید دست پیدا نمی‌کنید.

نکته مهم اینجاست که هیچ کسی به ما معترض نشد که شما چرا با آمریکایی‌ها مذاکره کردید، چون همه مقدمات آن درست تهیه شده بود. آمریکایی‌ها از طریق سفیر سوییس در تهران درخواست کرده بودند که ما می‌خواهیم با شما مذاکره کنیم، چرا این کار را کرده‌اید؟ علتش این بود بعد از چند سال حضور در عراق با نام‌های انفجارها و برخوردهای متعددی رویه‌رو شدند که کار را برای پیشبرد اهداف آمریکا در عراق بسیار سخت و پیچیده کرده بود. اینها ۲ نفر را گذاشتند که شما بررسی کنید چرا ما در عراق پیروز نمی‌شویم، یکی آقای «جیمز بیکر» بود که وزیر خارجه جمهوری خواه قبل از دولت جورج بوش پسر بود و یکی هم آقای «همیلتون» که سناتور دموکرات بود. این ۲ نفر را به عراق فرستادند و گفتند شما بروید و بررسی کنید چرا ما در عراق پیروز نمی‌شویم. اینها رفتند و بعد از مدت‌ها بررسی، یک گزارش ۱۵۰ صفحه‌ای تهیه کردند.

مقامات آمریکایی وقتی آن گزارش را خواندند، متوجه شدند ایران روی برخی گروه‌های عراقی معارض آمریکا می‌تواند اثرگذار باشد. تقاضای مذاکره با ما دادند. ما گردش کار کردیم و برای مسئولان فرستادیم و با این مذاکرات مخالفت شد. آمریکایی‌ها متوسل به عراقی‌ها شدند. مقامات عراقی یک نامه خطاب به رهبر معظم انقلاب نوشتند و در این نامه رئیس‌جمهور و مقامات عالی عراق خواهش کردند که شما به خاطر ما با آمریکایی‌ها مذاکره کنید. رهبر معظم انقلاب موافقت کردند، منتها گفتند فقط در موضوع عراق باشد.

ما این مذاکرات را شروع کردیم و می‌دانستیم داریم با چه کسانی مذاکره می‌کنیم. رهبری حوزه مذاکرات را تعریف کردند و از طرفی شخصیتی مثل حاج‌قاسم سلیمانی چارچوب مذاکرات را می‌دانست و به وضعیت مسلط بود. آمریکایی‌ها در عراق و افغانستان به دنبال تشکیل حکومتی بودند که ۲ ویژگی داشته باشد؛ اول متحد با آمریکا باشد و دوم، مخالف ایران باشد. برای اینکه خواسته‌هایشان را عملی کنند، سعی می‌کردند در انتخابات عراق و افغانستان دخالت کنند. برای مثال در جریان انتخابات مجلس در عراق سعی کردند علاوای را سر کار بیاورند. در افغانستان که اتفاقاً انتخاباتشان با عراق در یک مقطعی هم‌زمان بود، دنبال متجددین بودند؛ کسانی که در غرب تحصیل کرده بودند تا مجاهدین را کنار بگذارند و مجلس را به دست بگیرند و سپس دولت برآمده از مجلس متجددین، دولت مورد نظر آنها می‌شد. تنها کسی که با نقش‌آفرینی موثر، این استراتژی دقیقاً مطالعه‌شده آمریکا را در عراق و افغانستان به هم زد، حاج‌قاسم سلیمانی بود. حاج‌قاسم سلیمانی در ۳-۲ سال آخر عمر خود رونمایی شد که همین را هم خودش راغب نبود، چرا که سر سوزنی به دنبال تبلیغات نبود. به تناسب شرایطی که در منطقه به واسطه مساله داعش و مبارزه با تروریسم پیش آمد، حاج‌قاسم در جایگاه فرماندهی مطرح شد. نقش‌آفرینی حاج‌قاسم در مسائل منطقه‌ای، بحث مهم مقاومت در منطقه و در بحث مبارزه با

تروریسم که اخبار آن داده می‌شد، در مقایسه با نقش اصلی و محوری او و حوزه گسترده‌ای که او نقش‌آفرین بود، اصلاً قابل مقایسه نیست.

اتفاقاً آمریکایی‌ها سعی کردند حاج‌قاسم را به دنیا بشناسانند. کلیپ‌ها و بنرها و رفتن عکس حاج‌قاسم در مجلات مهم آمریکایی به عنوان ژنرال ایرانی برای این بود که ایشان را تبلیغاتی کنند. ما در آن موقع با موضوعی به نام انتخابات در افغانستان مواجه بودیم و باید بررسی می‌کردیم که چگونه اجازه ندهیم آمریکا به این هدفی که گفتیم برسد، چون آرایش و استراتژی آنها دقیقاً مخالف منافع ملی و امنیت ما بود. در نهایت این سردار سلیمانی بود که برهم زنده این توطئه‌ها علیه جمهوری اسلامی شد.

■ آقای دکتر! اگر اجازه بدهید روی موضوع مذاکره سردار سلیمانی و پوتین متمرکز شویم. سخنانی که اخیراً گفته شد این طور القا می‌کرد که پوتین در تقسیم کاری که با ایران کرده نیروی هوایی خود را وارد سوریه کرده تا کمترین هزینه را بدهد و از آن طرف نیروی زمینی ایران را در سوریه درگیر کرده و به این ترتیب ایران متحمل هزینه‌های بیشتری شده است؛ نظر شما درباره این ادعا چیست؟

روسیه اصلاً بنای ورود به بحث سوریه را نداشت. ببینید! یک زمانی هست که می‌گویید روسیه بنای ورود به بحث سوریه را نداشت، شما چرا علاوه بر نیروی هوایی، نیروی زمینی آنها را هم وارد میدان نکردید؟ اما استراتژی روسیه از ابتدا این نبود که در سوریه مداخله کند.

نقش حاج‌قاسم در آن گفت‌وگوی تاریخی با پوتین، در واقع القای تحلیلش از بحران سوریه به پوتین بود و مهم‌تر اینکه پوتین این تحلیل را پذیرفت. کسی این را نمی‌بیند. ما که از قبل در وزارت امور خارجه با روس‌ها تماس و ارتباط داشتیم اما نقش منحصر به فرد و کلیدی حاج‌قاسم در گفت‌وگوهای خارجی خود، این مساله بود. ما به مدت چند سال یعنی ۵ تا ۶ سال از دولت‌های نهم و دهم، هماهنگی‌مان با ترکیه در مباحث منطقه‌ای کامل بود. ما با ترکیه و عراق بعد از تحولات منطقه به صورت سه‌جانبه در دمشق نشست گذاشتیم و آنجا تصویب کردیم هر کسی ویزای هر یک از این ۳ کشور را بگیرد، بتواند به کشور دیگر هم برود. مشابه همین ویزای شنگن که اروپایی‌ها دارند. ما اسم این ویزا را «شامگن» گذاشتیم، چون این توافق در شام (سوریه) امضا شده بود. چنین در هم تنیدگی‌ای در منطقه ایجاد شده بود. ترکیه نشست افغانستان می‌گذاشت، ما می‌رفتیم. ما نشست می‌گذاشتیم، ترکیه می‌آمد. یعنی یک نوع هماهنگی و حضور هم‌افزایانه در مسائل منطقه‌ای با ترکیه داشتیم. من برخی از کارها و توافقاتی را که می‌شد نمی‌توانم بگویم اما این نقش حاج‌قاسم بود.

شما در مقامات داخلی کشور و مواضع سیاست خارجی جمهوری اسلامی دوگانگی نمی‌دیدید. در ۶ سال که در وزارت امور خارجه بودم، هیچ وقت به ذهنم هم نمی‌رسید که در یک موضوعی ما با حاج‌قاسم اختلاف داریم، چون کاملاً راحت با هم بحث و صحبت می‌کردیم.

آنچه حاج‌قاسم انجام داد، تغییر اراده سیاسی روسیه بود؛ از عدم ورود به مسائل سوریه تا تصمیم به ورود به مسائل سوریه.

البته ورود روسیه هم ورود نقش‌آفرینی بود. حالاً ممکن است کسی که بیرون گود نشسته بگوید شما که رفتید، ۶۰ امتیاز گرفتید، چرا ۱۰۰ امتیاز نگرفتید؟ این بحث دیگری است.

در اینجا خوب است یک نکته‌ای را هم درباره حضورمان در سوریه بگویم. ببینید! ما در حوزه زمینی یک ادبیات جدید دفاعی و تهاجمی خلق کردیم. این فکر، فکر حاج‌قاسم بود که همان گونه که دشمن تهاجم و جنگش را چندملیتی کرد، ما هم دفاع‌مان را چندملیتی کنیم. چرا ما می‌گوییم سوریه نسخه بدلی بیداری اسلامی بود؟ چون شعارشان همان و اخوانی‌ها و النصره و... بودند، اینها فقط سوری نبودند و از ملت‌های مختلف در میان آنها بود.

در تظاهرات تونس، فقط تونس‌سی‌ها بودند که مسالمت‌آمیز بود و مسلحانه نبود. شعارهایش هم به طرف مطالبات معمولی تا مطالبات اسلامی رفت. در مصر نیز همین بود. در مصر یک میلیون نفر در میدان التحرير جمع می‌شدند و یک نفر غیر مصری پیدا نمی‌کردید، یک نفر سلاح نداشت که یک ترور انجام دهد، در واقع مسالمت‌آمیز بود اما وقتی به سوریه می‌رسد، یک ماه اول مسالمت‌آمیز است ولی بعد از آن وارد فاز مسلحانه می‌شود. بنابراین نخستین تفاوت سر و صدا در سوریه با مصر و تونس و یمن و جاهای دیگر در مسلحانه بودن آن بود. ثانیاً در سوریه از ۳۰ تا ۵۰ ملیت ذکر می‌کنند که از

کشورهای مختلف آمده بودند و در سوریه می‌جنگیدند. این در تاریخ نخستین بار بود که علیه یک حکومتی لشکر از ۳۰ تا ۵۰ کشور بیایند، ولو در قالب گروه‌های مردمی.

خود این به مرکز فکری و پژوهشی حاج‌قاسم این ایده را داد که اگر دشمن چندملیتی می‌آید با شما بجنگد، شما هم چندملیتی بجنگید، لذا لشکر علوی‌ها و فاطمیون و به همین ترتیب لشکرهای مختلف از لبنان و عراق و افغانستان و ایران و پاکستان شکل گرفت. در واقع در ادبیات جنگ هم حاج‌قاسم سبک‌های جدیدی را با همان نگاه دفاعی خلق کرد. بنده گمان می‌کنم نکات اشتباهی که درباره حاج‌قاسم و دیپلماسی ایشان در مسکو با پوتین بیان می‌کنند، به این علت است که مواضع قبلی روسیه را نمی‌شناختند یا نمی‌شناسند، در نتیجه با عینک دیگری تحلیل می‌کنند که آن عینک اشکال دارد.

■ اینکه بیان کردید تظاهرات در سوریه در ماه دوم به سمت خشونت رفت، برخی علت آن را رفتار خشن دولت بشار اسد با مخالفان بیان می‌کنند.

ببینید! زمانی که بحران سوریه شروع شد، من وزیر امور خارجه نبودم ولی حاج‌قاسم یک جلسات مشورتی تشکیل می‌داد که بنده هم در آن جلسات شرکت می‌کردم و عضوی از آن بودم. مرحوم آقای شیخ‌الاسلام، سردار دهقان و برخی دیگر از دوستان، اعضای آن کمیته‌ای بودند که صرفاً روی بحث سوریه کار می‌کرد.

مانکاتی را در این جلسات مورد بررسی قرار می‌دادیم و آخر سر نکاتی را که بر آنها اجماع داشتیم به طرف سوری اعلام می‌کردیم. سوریه هم اینها را می‌پذیرفت و به سمت اصلاح مواردی که گفته بودیم، حرکت می‌کرد. من فکر می‌کنم جمهوری اسلامی از این زاویه که دولت آقای بشار اسد ۲ محور را به طور جدی مدنظر داشته باشد، خیلی موثر بود. نکته اول اینکه با تظاهرات مسالمت‌آمیز در سوریه برخورد خشن نکنند و در آن یکی، دو ماه نخست این کار نشد. نکته دومی که ما از سوریه خواستیم این بود که برخلاف دیگر کشورهای عربی که می‌گفتند ما هیچ چیز را تغییر نمی‌دهیم، انعطاف نشان دهند. انعطاف در تغییر قانون اساسی، انعطاف در اینکه فقط حزب بعث سوریه کاندیدای ریاست‌جمهوری معرفی نکند و انعطاف در بحث آزادی رسانه‌ها.

غربی‌ها تحت هیچ شرایطی نمی‌خواستند بشار اسد کنار بیایند، لذا فکر کردند در سایه همین التهایات منطقه‌ای می‌توانند در اینجا هم نقش‌آفرینی جدی داشته باشند. از همین رو تقریباً به فاصله ۲ ماه تمام مخفیگاه‌های رهبران تظاهرات پر از سلاح شد. از مناطق مختلف سلاح آوردند و به اینها رساندند. طبیعی است که وقتی یک حرکت مسلحانه علیه حکومت شکل می‌گیرد، حکومت هم مسلحانه به آن جواب می‌دهد. چریکی باشد، یک فرم غیر چریکی و عمومی باشد، به فرم دیگری و لذا حرکت در سوریه به خشونت گرایید اما مساله اینجا بود شروع‌کننده این خشونت بشار نبود.

■ عده‌ای معتقدند ورود ما به سوریه به وجهات ما نزد برادران اهل سنت در جهان اسلام ضربه زد، چون آنها اینطور فکر می‌کردند که ما به خاطر یک مساله فرقه‌ای برای حفظ بشار اسد وارد سوریه شدیم.

اینکه در جهان اسلام التهایاتی به وجود آمد، تا حدودی قابل فهم است. به هر حال اخوانی‌ها که پشت قضیه سوریه بودند، با پیام‌هایی که مرسی و دیگران می‌دادند و برخوردهایی که می‌کردند، یک فضای تبلیغاتی سنگین را در میان اهل سنت نسبت به دولت بشار اسد به وجود آوردند. خاطر هست آن زمانی که در مجمع تقریب بودم، سفری به لکهنوی هندوستان داشتیم. در بزرگ‌ترین مدرسه علمیه اهل سنت لکهنو که ۱۰ هزار طلبه داشت، ما رفتیم با معاون رئیس مدرسه که یکی از کسانی بود که بارها در کنفرانس‌های وحدت و غیروحدت ایران شرکت می‌کرد، دیدار کردیم. ایشان آنجا مواضع بسیار تندی علیه ایران داشت. محور آن هم همین بود که شما چرا به بشار کمک کردید. آیتالله اراکی با استناد به مبانی فقهی، پاسخ‌هایی به او داشت که ایشان نتوانست جواب دهد و من هم با تحلیل سیاسی سخنانی گفتیم مبنی بر اینکه شما ببینید چه کسانی مدافع و چه کسانی مخالف این حرکت هستند. تلاش کردم او را قانع کنم.

به او گفتم آیا شما داعش را تأیید می‌کنید؟ آیا شما آمریکا را تأیید می‌کنید؟ می‌گفتند که ما آمریکا را تأیید نمی‌کنیم. بنده گفتم موضع آمریکایی‌ها سقوط حکومت بشار اسد است اما وقتی بحث‌های سیاسی می‌شد، از



ما در حوزه زمینی یک ادبیات

جدید دفاعی و تهاجمی

خلق کردیم. این فکر، فکر

حاج‌قاسم بود که همان گونه

که دشمن تهاجم و جنگش

را چندملیتی کرد، ما هم

دفاع‌مان را چندملیتی کنیم.

چرا ما می‌گوییم سوریه نسخه

بدلی بیداری اسلامی بود؟

چون شعارشان همان بیداری

اسلامی بود اما مخالفانی که

از داعش و اخوانی‌ها و النصره

و... بودند، اینها فقط سوری

نبودند و از ملت‌های مختلف در

میان آنها بود

